

سفارش می‌کنم. ای معاذ! از این پرهیز که دروغگویی را تصدیق، یا راستگویی را تکذیب و یا ستمگری را یاری کنی؛ از خویشاوند بی‌بری یا کسی را در گرفتاری او، سرزنش کنی. سپس وی، نصابهای زکات^۹، نماز و سنتها و راههای دین را برای او، روشن ساخته بود. الأکوع الحوالی (ص ۱۳۹) گفته است: نامه پیامبر خدا به پادشاهان حمیر و السکاسک یعنی مردم البجند که بر گروهی به نام بنی‌اسد فرمان می‌راندند... و نامه، همراه معاذ بن جبل بود و در آن نوشته شده بود: وی ایشان را به ساختن مسجد سفارش کند و به کسانی که وی را یاری دهند، وعده نیکی بسیار دهد. از جمله نوشته‌های آن، این بود: من بهترین کسان خود را به سوی شما فرستاده‌ام.

الأکوع الحوالی (ص ۱۳۲) گفته است: معاذ از البجند به پیامبر خدا (ص) نوشت: من در ثله با اشعریان، السکاسک و أملوک ردمان، کافران یمن، پیکار کردم. گویا نظر وی، از دین برگشتگان روزهای آخر زندگانی پیامبر (ص) بوده است (بنگرید: نامه‌های ۲۷۴، ۲۷۵ و ۲۷۶) که پس از این خواهد آمد.

۱. بنگرید: متن و پانوشتهای نامه (۱۱۰/ج) که پس از این خواهد آمد. م.
۲. بخشی از آیه ۵۹ سوره نساء؛ بنگرید: تبیان ۳/۲۳۶-۳۷. م.
۳. اوقیه جمعش الأوقی: وزنی به اندازه ۱۰٪ درهم بوده است (مفاتیح العلوم، ص ۱۴). م.
۴. یعنی از دارایی بیش از پنج اوقیه در صورتی زکات می‌ستانند که دست‌کم مازاد بر پنج اوقیه، به يك اوقیه برسد. م.
۵. هر وسق، به اندازه يك بار شتر بوده است (ابن سیده، المحکم ۶/۳۲۶؛ الرتاج ص ۳۷۲. نیز بنگرید: پانوشتهای پیمانهای: ۱۷، ۲۰ و ۱۱۰/ج). م.
۶. یعنی بر قیاس: در برابر هر پنج شتر، يك گوسفند زکات، پیش می‌رود تا ۲۴ شتر. م.
۷. چون متن و محتوای این فرمان، جز با اندک ناهماهنگی در برخی از واژه‌ها در فرمانهای: ۱/۱۰۴، ۲/۱۰۴، ۳/۱۰۴ و ۳/۱۱۰ آمده است، از این‌رو از تکرار ترجمه پرهیز گشت. م.
۸. روشن است که عبارت متن استوار نیست، زیرا در پی همین عبارت آمده است که پنج وسق، برابر يك هزار و دو بیست مد به مد پیامبر بود و این مقدار با آنچه که معاذ درباره مقدار يك وسق گفته است، به هیچ روی، سازگار نیست. م.
۹. متن «الوظائف» و الوظيفة: النصاب في الزكاة (قلقشندی ۳۶۹/۶). م.

(۵/۱۰۶)

زکات غسل از مردم یمن

المصنّف، عبدالرزاق ش ۶۹۷۲ (محتی به السنن الکبری، بیهقی ۱۲۶/۴ نیز ارجاع داده است)؛
مقابله کنید: مصنف عبدالرزاق ش ۶۹۶۷ و ۶۹۶۸.

پیامبر خدا (ص) به مردم یمن نوشت که از انگبین داران، زکات بستانند.

(۶/۱۰۶)

به مالک بن کفلانس و مُصعبیان

المصنّف، عبدالرزاق ش ۶۸۵۵ و ۷۶۴۰؛ الوثائق السیاسیة الیمنیة، الأکوع الحوالی، ص ۱۴۲
از نسخه خطی تاریخ ناشناخته؛ عبدالرزاق به الکنز منسوب به ابن جریر و به المراسیل، ارجاع داده
است.

از معمر روایت است که گفت: سماک بن فضل، نامه‌ای را که پیامبر (ص) به مالک بن کفلانس و
مُصعبیان نوشته بود، به من داد و آن را خواندم. در نامه نوشته شده بود:
در آنچه که از آسمان یا جویها سیراب گردد، یکدهم و در آنچه که به کمک شتر آبکش و دلو،
آبیاری گردد، نیمی از یکدهم، زکات مقرر گشته است.
در روایت الأکوع آمده است...^۱
در حواشی عبدالرزاق بر (۶۸۵۵) آمده است...^۲

۱. مضمون این روایت، با روایت بالا یکسان است. — م.

۲. در این حواشی، پیرامون نامه‌های کفلانس و مصعبیین که گیرندگان نامه پیامبر هستند، گفت‌وگو شده است. — م.

به پادشاهان یمن

بس ج ۲/۱ ص ۳۲ (ش ۵۶)؛ عمخ ش ۳۹؛ الأهدل ص ۶۲؛ المطالب العالیة، ابن خبَر، ش ۲۶۳۱ به نقل از مسند؛ الأکوع الخوالی ص ۱۳۰ (به الإصابه، ابن خبَر ۱۹۶/۱، العقد الفرید ۴۵۶/۱ و الاکلیل ۳۶۴/۲، نیز ارجاع داده است).

مقابله کنید: المطالب العالیة، ابن خبَر، آنجا که از مسند و او از ابی برده روایت کرده است: که پیامبر (ص) به مردی غیرمسلمان نامه نوشت: «سَلِّمُ أُنْتُمْ» (شما در آشتی هستید) شاید که آن، همین نامه است. وی به پیامبر نامه نوشت (شاید نامه شماره ۱۰۸ زیرین بوده است) و در پایان آن، بهوی درود فرستاد؛ الأکوع الخوالی در کتاب خود الوثائق السیاسیة الیمنیة ص ۱۰۳-۱۰۴، نیز به الاکلیل همدانی ۳۶۴/۲ در بیان نسب حارث بن عبد کلال و برادر وی غریب، که پیامبر به همین دو تن نامه نوشت و به یک خوددستور داد که «لَمْ یَكُنْ الَّذِینَ کَفَرُوا» را برای ایشان بخواند، ارجاع داده است؛ درباره داستان سفر این سفیر به بحر ۴۵۶/۱، به الإصابه، ابن خبَر ۱۹۶/۱ و الأهدل ص ۶۲ بازنگرید؛ الأکوع الخوالی افزوده است: «که طاووس گفت: پیامبر خدا (ص) برای وی (برای مُعَاذِ جَبَل؟) به سوی یَغْفَر و حارث پسران عبد کلال و به نُعِیم بن عبد کلال و نعمان، فرمانروای همدان نامه نوشت». چنان که می بینیم، نام یَغْفَر، ویژه این نامه است، در صورتی که در نامه‌ای که آنجا یاد شد، نام برادران وی آمده است؛ و نام نعمان در نوشته‌های ۱۰۸ و ۱۰۹ زیرین، یاد شده است. گویا راویان، گاهی نام همه گیرندگان نامه را گفته و گاهی نیز از راه مثال یا اختصار، نام برخی از آنها را یاد کرده‌اند. دور نیست که پیامبر (ص) برای هر یک از ایشان، نامه‌ای جداگانه ولی با یک متن نوشته باشد. برای نام غریب بنکر: نامه ۱۱۰ زیرین. از سخنانی که گفته می‌شود این است که عبارت «سَلِّمُ أُنْتُمْ» که در روایت ابن خبَر آمده است در چندین نامه دیگر پیامبر نیز به چشم می‌خورد، چون نامه‌های: ۳۰، ۶۰ و ۱۰۷ (این عبارت، در شکل مفرد نیز دیده می‌شود، مانند نامه‌های: ۲۱ و ۶۷)، ولی اسقف ایله (ش ۳۰) با نامه به وی پاسخ نداد؛ خود شخصاً به دیدار پیامبر (ص) آمد. اما مردم هَکَر (ش ۶۰) چنان که از متن نوشته برمی‌آید: «أَلَا تُضِلُّوْا بَعْدَ إِذْ هَدِیْتُمْ» مسلمان بوده‌اند از آن روست که آن را به اقتباس، به این نامه ملحق کردیم. خدای داناتر است.

به حارث، مسروح و نُعِیم بن عبد کلال از حَمِیر:

تا آنگاه که به خدا و پیامبر وی گرویده‌اید، با ما در آشتی هستید. بی‌گمان، خداوند یکتا همراه با نشانه‌های خداوندی خویش، موسی را به پیامبری برانگیخت و عیسی را با کلمات خویش بیافرید. (با این همه)، یهود گفتند: «عزیز پسر خداست»^۱؛ و ترسایان گفتند: «الله، سوم کس از سه تن»^۲ و «عیسی پسر خداست».

۱. سوره توبه / ۳۰. م.

۲. بنگرید: سوره مائده / ۷۳. م.

۱۰۸

پاسخ حمیریان به پیامبر^۱ (ص)

ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۸۴ (ش ۱۴۲)؛ طبری، ص ۱۷۱۷-۱۷۱۸؛ إمتاع الأسماع، مقریزی، ۴۹۵/۱؛ ابن هشام، ۹۵۵.

مالك بن مَراره رُهاوی فرستاده پادشاهان حمیر یعنی حارث و نُعیم پسران عبدکلال^۲ و نُعمان فرمانروای ذی رُعین، معاقر^۳ و همدان^۴، همراه با نامه و پیامهای پذیرش اسلام آنان، نزد پیامبر خدا آمد. متن نامه در دست نیست. جز آنکه آنچه را که در حاشیه نامه پیشین از ابن حجر آوردیم که: «وی به پیامبر (ص) نامه نوشت و در پایان آن، بر وی درود فرستاد»، به همین نامه، مربوط می شود.

۱. بنگرید: الاستقاق، ابن کَرِب، ص ۵۲۶. م.
۲. عبدکلال تیره پرجمعیتی است از قبیله حمیر (جمهرة انساب العرب، ص ۴۳۳). م.
۳. معاقر به فتح «م» نام قبیله‌ای است از یمن، منسوب به معاقر بن یَعْفَر بن مالك... بن کهلان بن سبأ؛ و جامعه معاقری، به همین قبیله منسوب است (زمخشری، اساس البلاغة، ۱۲۹/۲؛ الفائق، ۹/۳؛ منجم البلدان، ۵۷۰/۴؛ ابن خلکان، ۳۵۰/۲ و ۳۸۴). م.
۴. همدان: نام یکی از قبیله‌های قحطانی جنوب عربستان است (جمهرة انساب العرب، ص ۴۸۴). م.

۱۰۹

پاسخ پیامبر (ص) به نوشته ایشان^۱
خطاب به حارث بن عبدکلال و جز او

ابن هشام، ص ۹۵۵-۹۵۷؛ عُمر موصلی به نقل از ابن هشام، ج ۸ ورق ۲۸/ب - ۲۹/الف؛ سیره ابن اسحاق (ترجمه فارسی)، ورق ۲۱۴؛ طبری ص ۱۷۱۸-۱۷۲۰؛ ابن طولون، ش ۱۵؛ یعقوبی، ۸۷/۲-۸۹؛ إمتاع الأسماع، مقریزی (خطی) ص ۱۰۲۷.
مقابله کنید: ابو عبید، ش ۳۳، ۵۳، ۵۴، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۵۱۶ و نیز: ۹۳، ۱۰۶، ۱۱۸، ۱۴۱۱؛ عمخ، ش ۳۸، ۴۷، ۵۸، ۵۸، ۷۳؛ ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۲۰، ۸۴ (ش ۱/۱۱-۱/۱۲) و ج ۵ ص ۳۸۶، ۳۸۷؛ قسطلانی، ج ۲۷۹/۱؛ کتزالعمال ج ۲ ش ۶۱۶۰؛ شیوطی در جمع الجوامع،

در مُسند عمرو بن حَزْم به نقل از نَسائی، حاکم، بیهقی و ابن عساکر: *أسد الغابة*، ۲۰۳/۲: الأهدل به نقل از ابن منته و ابن عساکر، ص ۶۳: *الأموال*، ابن زنجویه (خطی) ورق ۷۰/الف - ۷۰/ب و بخش دوم این سند تنها در کتاب او آمده است: *سنن الذاری قطنی* ۲۱۵/۱: *الوفاء*، ابن الجوزی ص ۷۴۲-۷۴۳: *الخطیبی* (چاپ جدید) ۲۵۸/۳: *الوثائق السیاسیة الیمنیة*، *الأنوع الخوالی* ص ۱۰۷ (به یحیی بن آدم، *الخراج*، ص ۱۹۹ بازنگر): *المُصنّف*، عبدالرزاق ش ۷۲۳۹ (محتوی به ابن ابی شیبّه و *السنن الکبریٰ*، بیهقی، نیز ارجاع داده است).
بنگرید: مقاله دیوید کوهن:

David Cohen, Un manuscrit en caracteres sudarabiques d'une lettre de Muhammad, dans: *Comptes-rendus du groupe linguistique d'études chamito-sémitiques (G.L.E.C.S.)*, Paris t. XV, années 1970-1971 - Hamidullah, A Letter of the Musnad-Script, in: *Hamdard Islamicus*, Karachi, V/3 1982, p. 3-20 With photos.

و نسخه خطی چهار ورق پوستین است (۱۸×۴۳، ۱۸+۴۰، ۱۸×۴۲، ۱۸×۴۴، ۲/۱ سم) آقای ب. گاری در سال ۱۹۶۶ آن را از شرق نزدیک آورد و استاد دیوید در سال ۱۹۷۱، مقاله‌ای با عکسهای نسخه خطی منتشر ساخت. این متن با سند شماره ۹-۱ مجموعه ما هماهنگ است؛ ولی از میان این نوشته پیامبر، ۱۵ سطر و از پایان آنجایی که تاریخ نوشته در آنجا بوده، افتادگی دارد. این خط، خط نویسنده اصلی نامه نیست و این قسمت با خطی کمرنگ‌تر از خط نامه نوشته شده است (آن، ۱۰ ربیع‌الآخر سال ۱۲، است)، استاد کوهن روشن ساخته است که نویسنده پوست، نه زبان عربی و نه خط یمنی را بخوبی نمی‌دانسته است. ما با دستوری استاد کوهن و سپاس بسیار از وی، عکسها را منتشر می‌کنیم.

هنگام بازگشت پیامبر (ص) از تبوک، نامه پادشاهان حمیر یعنی: الحارث و نعیم پسران عبدالکلال و نعمان فرمانروای ذی رُعین، معافر و همدان مُشیر بر مسلمانی ایشان، همراه فرستادگان آنان، به دست پیامبر رسید. زُرْعَة ذی یَزَن (نیز) مالک بن مَرَّة رُهاوی را برای آگاهانیدن پیامبر (ص) از کناره‌گیری ایشان از کفر و روی آوردن به اسلام، سوی حضرتش گسیل کرد. بعدنبال آن، پیامبر به ایشان نوشت:

به‌نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از محمد پیامبر فرستاده خدا به حارث و نعیم، فرزندان عبدالکلال و نعمان فرمانروای قبیله‌های: ذی رُعین و معافر و همدان:

پس از عنوان، من همراه شما خداوند یگانه را می‌ستایم. اما بعد: در بازگشت از سرزمین روم، فرستاده شما به ما برخورد و در مدینه به دیدار ما آمد و پیام شما را بازگزارد و از اندیشه‌تان آگاهی داد؛ و ما را از اسلام شما و پیکارتان با مشرکان آگاه ساخت.

چنانچه نیک‌اندیش باشید و از خدا و پیامبرش فرمان برید، نماز را بپا دارید و زکات دهید و یک پنجم سهم خدا و سهم پیامبر او و گزیده پیامبر (صَفی) را از دست‌آوردهای جنگی بپردازید،

براستی که خداوند، راهنمایی خویش را به شما ارزانی داشته است.

آنچه در باب زکات زمین و کشتزار، بر مؤمنان واجب گشته^۲، عبارت است از پرداخت یکدهم از فراورده زمین و کشتزاری که با آب روان یا آب باران آبیاری گردد؛ و نصف یکدهم (یک بیستم) از زمین و کشتزاری که با دلو، آبیاری گردد.

زکات چهل شتر، یک شتر ماده که داخل سال سوم شده باشد و زکات سی شتر، یک شتر نر، در آغاز سال سوم است^۴. زکات پنج شتر، یک گوسفند و ده شتر، دو گوسفند است. زکات چهل گاو، یک گاو ماده^۵ و زکات سی گاو، یک گوساله نر یا ماده یک ساله است. زکات چهل گوسفند که در بیابان بچرند، یک گوسفند است.

بی شک، احکام یادشده، فرمان خدا درباره پرداخت زکات است که از سوی وی بر مؤمنان واجب گشته است. هر کس بیشتر نیکی کند، به خود نیکی کرده است. کسی که زکات پردازد و بر اسلام خویش گواهی دهد و یاور مؤمنان بر مشرکان باشد، بی گمان در شمار مؤمنان و در سود و زیان با ایشان برابر خواهد بود و در پناه خدا و پیامبر او خواهد زیست.

هر کس از یهود و ترسا به اسلام بگردد، در شمار مؤمنان بوده در سود و زیان، با آنان یکسان خواهد بود؛ و هر کس بر یهودی بودن و ترسایی خویش استوار ماند، وی را از آن آیین باز نخواهند داشت، ولی او باید سرگزیت پردازد.

هر فرد بالغ — چه مرد و چه زن — باید یک دینار که برابر ارزش یک دست جامه معافری باشد، و یا جامه‌ای به ارزش یک دینار پردازد. هر کس سرگزیت خود را به فرستاده خدا پردازد، بی گمان، در پناه خدا و پیامبر وی به سر خواهد برد؛ ولی کسی که از پرداخت آن سرباز زند، براستی در شمار دشمنان خدا و فرستاده او خواهد بود.

اما بعد: فرستاده خدا محمد پیامبر، به زرع ذی یزن پیام فرستاد که: به شما سفارش می‌کنم، آنگاه که فرستادگان من: معاذ بن جبل، عبدالله بن زید، مالک بن عباده، عقبه بن غر و مالک بن مره و یاران ایشان نزد شما آمدند، با آنان به نیکی رفتار کنید. همه زکاتها و سرگزیتهای خویش را از والیان خود گردآوری کرده به فرستادگان من دهید. معاذ بن جبل، فرمانروای ایشان است؛ مبادا که وی جز با خرسندی از سوی شما بازگردد!

اما بعد: به یقین محمد گواهی می‌دهد که جز آفریدگار یگانه، خدایی نیست و براستی که او خود بنده و فرستاده خداست.

سپس مالک بن مره رهاوی به من گفته است که تو (یعنی زرع ذی یزن)، نخستین کس از قبیله حمیر هستی که به اسلام گرویده و مشرکان را کشته‌ای. تورا به نیکی مرده باد! نیز تورا فرمان می‌دهم که با حمیریان به نیکی رفتار کنی.

خیانت مکنید و دست از یاری یکدیگر بر مدارید؛ زیرا پیامبر خدا، سرپرست مردم (توانگر و

[تصویرنامه پاسخ پیامبر (ص) به حارث بن عبدالکلال و جز او (پ ۱۰۹) که به خط مسند یمنی ترجمه شده است.]

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

تهیدست شماس. روشن است که صدقه بر محمد و خاندان وی روا نیست؛ و صدقه تنها زکاتی است که از رهگذر پرداخت آن به مسلمانان نیازمند و درماندگان دور از وطن، دارای مردمان، از الایش پاك می‌گردد.^۱

بی‌گمان، مالك حفظ الغیب نموده پیام مرا گزارده است؛ شما را به نیکرفتاری با وی فرمان می‌دهم.

بهراستی که من یکی از مردان شایسته دیندار و دانشور مردم خویش را به سوی شما فرستاده‌ام؛ فرمان من به شما آن است که با وی به نیکی رفتار کنید که وی موردنظر و تأیید مسلمانان است. درود و بخشایش و فزونی نعمتهای پروردگار، بر شما باد!

۱. بنگرید: الاستقاق، ابن کثیر، ص ۵۲۶. م.

۲. بنگرید: یمن ۴۰، پانوش شماره ۴. م.

۳. بنگرید: یمن ۱۰۵، بندهای ۱۵-۲۰. م.

۴. بنگرید: معانی الأخبار، شیخ صنوق، ص ۳۲۸. م.

۵. ولی شیخ طوسی و شهید ثانی، زکات چهل گاو را يك مَسْنَه یعنی گاو دو تا سه ساله می‌دانند (الخلافا ۳۰۶/۱)؛ شرح لعمه (۱۰۳/۱). م.

۶. بنگرید: سوره توبه ۱۰۳. م.

۱۱۰

به عَرِيب بن عبد کلال (در یمن)

أسدالغابة، ابن اثیر، ۴۰۷/۳.

متن نامه به‌دست نیامده است.

(۱/۱۱۰)

به قهد جمیری یا قهد خضرمی

بع ش ۷۰۲۹؛ بس ج ۲/۱ ص ۳۳؛ الوثائق السیاسیة الیمنیة، الأکوع الخوالی ص ۱۱۴.

مدائتی وی را در شمار آن دسته از سران به اسلام گرویده یمن که پیامبر(ص) به ایشان نامه نوشته بود، یاد کرده است.

و در روایت بس آمده است: پیامبر خدا(ص) به فرمانروایان و بزرگان خضرموت یعنی به زُرعه، قهد، البستی، البحیری، عبدکلال، ربیعه، و حجر، نامه نوشت. متن نامه یا نامه‌ها در دست نیست.

(۲/۱۱۰)

به عبدالعزیز بن سیف بن ذی یزن جمیری

الإصابة، ابن حجر، ش ۵۲۴۲ به نقل از ابن منته.

متن نامه پیامبر(ص) به عبدالعزیز، در دست نیست.

ابن حجر گفته: معروف است که رسول خدا(ص) به برادر وی، زُرعه بن سیف بن ذی یزن، نامه‌ای نوشته است.

(۳/۱۱۰)

به شرخبیل بن عبدکلال و جز او

از فرمانروایان یمن، درباره زکات، خونبها و جز آنها

السُّنَنُ الْكُبْرَى، بیهقی ۸۹/۴-۹۰؛ الْمَبْتُثُ وَالْمَعَاذِي، اسماعیل التُّيمِي (خطی) ۱۴۱/ب-
۱۴۳/الف.

مقابله کنید: الذَّارِمِي، ص ۲۹۳؛ الْمُصَنَّف، عبدالرزاق ش ۷۲۳۴.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

از محمد فرستاده خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) به شَرَحْبِيل بن عَبْدِ كَلَال و حَارِث بن عَبْدِ كَلَال و نُعَيْم بن عَبْدِ كَلَال پادشاه ذی رُعَيْن، مَعَاوِي و هَمْدَان.

پس از عنوان: فرستاده شما بازگشت و شما سهم خمس خدا را از دست آورده‌های جنگی (غنائم)، پرداختید. آنچه درباره پرداخت يَكْدَهَم از فراورده‌های زمین، بر مؤمنان واجب گشته، بدین گونه است:

در صورتی که مقدار فراورده، به پنج وَسْق^۱ برسد، فراورده زمین بلند^۲ و زمینی که با آب باران یا آب روان آبیاری گردد يَكْدَهَم، و از فراورده کشتزاری که با ریسمان و دلو آبیاری گردد، نصف يَكْدَهَم (يَكْ بِيَسْتَم) است.

زکات هر پنج شتر تا بیست و چهار شتر که خود در بیابان بچرند^۳، يَكْ گوسفند است. چنانچه بر شماره بیست و چهار، یکی فزون گردد، تا سی و پنج، يَكْ شتر ماده که به سال دوم رسیده باشد؛ اگر شتر دوساله ماده نبود، يَكْ شتر نر که به سال سوم رسیده باشد، بدهند. در بیش از سی و پنج، تا چهل و پنج شتر، يَكْ شتر ماده که به سال سوم رسیده باشد؛ و در بیش از چهل و پنج تا شصت، يَكْ شتر ماده چهارساله که پذیرای نر باشد، بدهند. از شصت و یک تا هفتاد و پنج، يَكْ شتر ماده که به سال پنجم رسیده باشد؛ و از هفتاد و شش تا ۹۰، دو شتر سهساله ماده و از نود و یک تا یکصد و بیست، دو شتر ماده چهارساله که پذیرای نر باشند، بدهند. در بیش از یکصد و بیست شتر، برای هر چهل نفر، باید يَكْ شتر سهساله ماده، و برای هر پنجاه نفر، يَكْ شتر چهارساله ماده که پذیرای نر باشد، بپردازند^۴.

زکات هر سی رأس گاو، يَكْ گوساله نر یا ماده يَكْ ساله یا دو ساله است^۵، و زکات چهل گاو، يَكْ رأس گاو ماده است^۶.

زکات گوسفند از چهل تا یکصد و بیست رأس که در بیابان بچرند، يَكْ رأس و از صد و بیست و یک تا دویست، دو رأس، و از دویست و یک تا سیصد، سه رأس گوسفند است. اگر از سیصد بگذرد، برای هر یکصد رأس، باید يَكْ گوسفند بدهند^۷.

شتر ماده پیر^۸ و حیوانی که بر اثر نوعی بیماری، فرج و دبر آن ورم کرده^۹ و نیز جانور معیوب و بز نر ویژه باروری را در زکات به شمار نمی آورند، مگر آنکه گردآورنده یا زکات دهنده^{۱۰} خود بخواهد. به سبب هر اس زکات دهنده از فزونی زکات و زکات گیرنده از کاستی آن، نباید دامهای پراکنده مورد تعلق زکات را با هم جمع کنند^{۱۱}، و دامهای به هم پیوسته را از هم جدا کنند^{۱۲}. آنچه بابت

زکات از دو شريك گرفته می‌شود، آن دو نزد هم می‌روند و آنکه زکات را پرداخته است، مالی برابر سهم زکات شريك خود، از وی باز می‌ستاند.^{۱۳}

در صورتی که زکات برده، کشتزار و کارگران آنها، از عشر پرداخت شده باشد، زکاتی به آنها تعلق نمی‌گیرد. بردهٔ مسلمان و اسب وی، زکات ندارد.
(او گفت: در نامه آمده بود):

در روز رستخیز، بزرگترین گناهان در نظر آفریدگار جهان، شرك به خدا، به ناروا کشتن انسان مؤمن و گریختن در روز لشکرکشی در راه خدا، و سر برتافتن از فرمان پدر و مادر است. به زنان شوهردار، تهمت ناروا زدن و فراگرفتن جادوگری و رباخواری و خوردن مال یتیم است.
بی‌گمان، عُمَره، حج کوچکتر است. بهجز پاکان، نباید کسی دست به قرآن زند. پیش از گزیدن همسر، هیچ‌گونه طلاقى انجام نمی‌گیرد.^{۱۴} آزادساختن برده، پس از خریدن و مالک گشتن وی است.^{۱۵} هیچ‌يك از شما نباید با جامه‌ای که از هیچ طرف بر شانه قرار نگرفته باشد، نماز بگذارد.^{۱۶}
(و در نامه آمده بود):

هرگاه با دلیل ثابت گردد که کسی، مؤمنی را به ناروا کشته است، باید وی را به قصاص مقتول بکشند، مگر آنکه صاحبان خون، خشنود گردند.^{۱۷}

بی‌گمان، خونبهای جان آدمی، یکصد شتر است. دیه‌بینی در صورتی که همهٔ آن بریده شود، دیهٔ کامل است.^{۱۸} دیهٔ زبان، دو لب، بیضه‌ها، آلت مردی، ستون مهره‌ها، دو چشم و دو پا، دیهٔ کامل است. يك پا، دارای نصف دیه است. زخمی که عمق شکاف آن، به پوست مغز سر برسد، و نیز زخمی که به درون تن برسد، دارای يك سوم دیهٔ جان آدمی است. دیهٔ زخمی که استخوان را جابه‌جا سازد، پانزده شتر است. دیهٔ هر يك از انگشتان دست و پا، ده‌شتر و دیهٔ هر دندان، پنج شتر است. بی‌گمان، مرد (قاتل) به قصاص زن (مقتوله)، کشته می‌شود.^{۱۹}

۱. بنگرید: پانوشتهای پیمانهای ۱۷ و ۲۰. پنج وسق، نصاب زکات در فراورده‌های زمینی و درختی است. پیامبر اسلام (ص) گفت: «لَيْسَ فِي أَقْلٍ مِنْ خَمْسَةِ أَوْسُقٍ صَدَقَةٌ» در کمتر از پنج وسق، زکات نیست (کتاب الأموال، ص ۶۴۲). شیخ طوسی می‌نویسد: «لَا زَكَاةَ فِي شَيْءٍ مِنَ الْفَلَاتِ حَتَّى تَبْلُغَ خَمْسَةَ أَوْسُقٍ» (الخلاف، ۳۲۶/۱). برای آگاهی از تفصیل موضوع، نیز بنگرید: همان ص ۳۲۶ به بعد). م.

۲. متن «بغل» رمین بلند که در سال يك بار از آب باران سیراب گردد (المُخَكَّم، ابن سینه، ۱۲۲/۳؛ نیز بنگرید: واژه‌نامهٔ کتاب). م.

۳. مس، سائمه» السُّومُ والسَّائِمَةُ: أصله الرُّعَى، و المرادُ هنا الرُّعَى مِنْ غَيْرِ المَمْلُوكِ (الرَّوَضَةُ البَهِیَّة، ۱۰۴/۱): سُومٌ در اصل به معنی حرین است، ولی در اینجا چرین از غیر ملك یعنی از گیاه بیابان، مورد نظر می‌باشد. م.

۴. درباره -الها و نامهایی که برای شتر یاد می‌کنند، بنگرید: معانی الأخبار، شیخ صوفی، ص ۳۲۷. م.

۵. الْجَذَعُ مَوْتٌ أَنْ جَذَعَهُ مِنَ البَقْرِ وَالمَغْزُ. ما نَخَلَ فِي الثَّانِيَةِ: جَذَعٌ وَجَذَعُهُ مِنْ غَاوٍ وَبُرٍّ، أَنْ اسْبَ كَهْ بِسَالٍ دَوْمٍ رَسِيْدُهُ بِاشْدَ (مَجْمَعُ البَحْرِيْنَ، طَرِيْحِي، ۳۹۰/۴). م.

۶. شیخ طوسی و شهید ناسی، زکات چهل گاو را يك «مَسِيَّةً» می‌دانند. سپس شهید می‌گوید: و ان، گاو مادهٔ دو تا سه ساله

- است (الخلاف ۳۰۵/۱؛ الروضة البهية، ۱۰۳/۱). مَسْنٌ یعنی گاو و گوسفندی که دندانهای پیشین آنها روییده باشد، و مَسْنٌ در این جانوران به معنی بزرگسال نیست (لسان، ۲۲۲/۱۳). م.
۷. فقهای شیعه، شمارهٔ سبعمه را تا چهارصد بالا می‌برند و از آن پس، در هر یکصد گوسفند، يك رأس تعیین می‌کنند (الخلاف، ۳۰۶/۱؛ الروضة البهية، ۱۰۳/۱). در این صورت، تفاوت میان دو نظر چنین خواهد بود: بر پایهٔ نظر نخست، پس از عدد ۳۰۰ تا ۳۹۹، زکاتی نخواهد بود؛ ولی بر پایهٔ نظر شیعه، از ۳۰۱ تا ۴۰۰ نیز يك گوسفند باید داده شود؛ بنگرید: بررسی وضع مالی و مالیهٔ مسلمین، تألیف دکتر ابوالقاسم اجتهادی، ص ۳۳۰. م.
۸. متن «هرمة» هرم و هرمة: شتری که بر اثر پیری، کوهانش بزرگ شده باشد (لسان، ۶۰۷/۱۲). م.
۹. متن «عجفاء» و شهید ثانی می‌گوید: حیوان، دارای هرگونه بیماری که باشد، از زکات معاف می‌گردد (الروضة البهية، ۱۰۵/۱). م.
۱۰. متن «المُصَنَّق» ابو عبید می‌گوید: همهٔ راویان، کلمهٔ مصنق را در اینجا به کسر «د» خوانده‌اند؛ ولی من آن را مُصَنَّق به فتح «د» می‌خوانم، یعنی کسی که از دارایی وی زکات می‌ستانند، ابو موسی این کلمه را در این نامه، مُصَنَّق به تشدید «ص» و «د» و به معنی صاحب مال می‌داند که در اصل مُصَنَّق بوده و «ت» در «ص» ادغام شده است (کتابُ الأموال، ص ۳۹-۵۲۸؛ لسان، ۱۹۸/۱۰؛ نیز بنگرید: تبیان، شیخ طوسی، ۵۲۸/۹؛ مجمع البیان، ۲۳۷/۵، ذیل آیهٔ ۱۸ سورهٔ الحديد). م.
۱۱. فقها و روات، دربارهٔ این سه جمله (ولا يُجَمَعُ بَيْنَ مَتَفَرِّقٍ وَلَا يُفَرَّقُ بَيْنَ مُجْتَمِعٍ خَشْيَةَ الصَّنَقَةِ، و ما أُخِذَ مِنَ الْخَلِيعَيْنِ...) از نامهٔ پیامبر خدا، نظرهای گونه‌گون دارند و نظر شیعه با نظر بیشتر فقهای اهل سنت و جماعت، هماهنگی ندارد. دربارهٔ جملهٔ نخست (و لا يُجَمَعُ بَيْنَ مَتَفَرِّقٍ) ابو عبید به نقل از فقهای صاحب‌نظر اهل سنت می‌نویسد: در صورتی که سه نفر، هریک جداگانهٔ چهل رأس گوسفند داشته باشند، آنها نباید گوسفندان را به یکدیگر بیوندند و تنها يك گوسفند، بابت زکات بدهند، بلکه گردآورندهٔ زکات باید سه رأس گوسفند از آنان بستاند. در این مورد نظر شیخ الطایفه نیز با نظر ایشان، هماهنگ است (کتابُ الأموال، ص ۴۲-۵۴۱؛ کتابُ الخلاف، ۳۱۴/۱. نیز بنگرید: الروضة البهية، ۱۰۵/۱). م.
۱۲. (ولا يُفَرَّقُ بَيْنَ مُجْتَمِعٍ) ابو عبید در بیان این جمله، چنین می‌گوید: اگر سه نفر شريك، با هم یکصد و بیست رأس گوسفند داشته باشند یعنی هریک چهل رأس، گردآورندهٔ زکات باید از آنها يك رأس گوسفند بستاند، نه سه رأس (کتابُ الأموال، ص ۵۴۱ و بعد). ولی شیعه در چنین موردی، پرداخت سه رأس گوسفند را واجب می‌داند. شیخ طوسی می‌گوید: نظر ما دربارهٔ این جمله، این است که: ملك و دارایی يك نفر را — هر چند که در چند جا باشد — برای ستانن زکات، نباید از هم جدا کرد (کتابُ الخلاف، ۳۱۴/۱). م.
۱۳. هرگاه یکی از دو شريك، سی و دیگری ده رأس گوسفند داشته باشد، باید يك گوسفند برای زکات بردازند و سپس هریک از ایشان که زکات را پرداخته است، نزد شريك خود برود و به نسبت تعداد گوسفندان وی (سی یا ده رأس) سهم زکات او را که از سوی وی پرداخته است، از او بازستاند. ولی شیعه برای چنین موردی، زکات قایل نیست، زیرا در نظر شیعه، به هم پیوستن حیوانات موضوع زکات از سوی دو شريك، در نحوهٔ تعلق زکات، تأثیری ندارد و هریک از دو شريك، در صورتی که شمارهٔ دامهایش به حدتصاب برسد، برابر شمارهٔ دامهای خویش، زکات خواهد پرداخت، و در مورد یادشده، چون گوسفندان هریک از دو شريك به حدتصاب نمی‌رسد، به هیچ‌کدام از ایشان زکاتی، تعلق نخواهد گرفت (ابو عبید، ص ۵۴۷؛ الخلاف، همان). م.
۱۴. متن «لا طلاقَ قَبْلَ الإِمْلَاقِ» الحِلاکُ و الإِمْلَاقُ: التَّزْوِیجُ؛ أَمْلَکُهُ إِبَاهَا؛ زَوْجُهُ إِبَاهَا، یعنی آن زن را به همسری وی درآورد. طلاق منحصر به نکاح دائم است و در مورد مُتَعِه یا انقضای زمان جدایی حاصل می‌شود (لسان، ۴۹۴/۱۰). م.
۱۵. یعنی کسی می‌تواند بردهای را آزاد سازد که مالک وی باشد، بنگرید: الروضة البهية، ۱۵۸/۲. م.
۱۶. بنگرید: فرمان پیامبر (ص) به عمرو بن حزم، بند ۹، (ش ۱۰۵). م.
۱۷. بنگرید: پیمان ۱ بند ۲۱. م.
۱۸. و فی الأیف إذا استوعبَ جُلماً الذیبة، أي إذا لم یُتْرَکْ منه شیءٌ، یعنی در صورتی که همهٔ یعنی بریده شده باشد، دیدهٔ آن کامل است (لسان، ۸۰۰/۱). م.

۱۹. برای تفصیل مسائل و احکام دبه، بنگرید: کتاب الخلاف، ۴/۳۷۴-۴۱۸ و دیگر کتب معتبر فقه اسلامی. نیز بنگرید: پیمان ۱۰۶. م.

(۴/۱۱۰)

فرمان پیامبر(ص) درباره زکات گاو

بحن ۴۱۱/۱.

از ابو عبیده و از پدر او روایت است که گفت: پیامبر خدا(ص) درباره زکات گاو نوشت: هنگامی که شماره گاوان به سی برسد، زکات آن، یک رأس تبع^۱ خواهد بود: یک گوساله دوساله^۲ نر یا ماده؛ تا آنگاه که به چهل برسد. زمانی که شماره آنها به چهل رسد، زکات آنها، یک گاو ماده دو تا سه ساله خواهد بود^۳. در صورتی که شماره گاوان بیشتر باشد، در هر چهل گاو، یک رأس گاو ماده دو تا سه ساله باید بدهند.

۱. زمانی به گوساله، تبع می گویند که بتواند به دنبال مادر خود راه برود. این واژه در اینجا به سال حیوان ارتباطی ندارد (ابو عبید ص ۵۳۰-۳۱)، بل چنان که گفته شد، تنها معنی لغوی آن در نظر بوده است. زیرا چنانچه تبع، به سال در نظر گرفته شود با واژه جذع، هماهنگی نخواهد داشت. چرا که بیشتر آگاهان به زبان عربی و فقهای بزرگ، تبع یا تیممه را گوساله یک ساله دانسته اند (لسان) به نقل از ازهری ۲۹/۸؛ تالمی فقه اللغة ص ۸۸؛ مجمع البحرین، طریحی ۴/۳۰۷؛ در صورتی که هم اینان، جذع یا جذعة را به معنی گوساله دو ساله یا دو ساله + یک روز از سال سوم یاد کرده اند (تالمی ص ۸۹؛ لسان ۲۹/۸؛ مجمع البحرین ۴/۳۱۰). م.

۲. شیخ طوسی، زکات سی گاو را تنها یک تبع یا تیممه دانسته است. ولا شئ فی البقر حتی تبلغ ثلثین فإذا بلغت ثلثین ففیها تبع (الخلاف ۱/۱۷۵) چنانچه تبع در معنی لغوی آن به کار رفته باشد، چنان که در بالا یاد شد، احتمال هماهنگی با متن حدیث بالا را دارد، ولی در صورتی که معنی اصطلاحی آن در نظر باشد، همان گونه که گفته شد، به معنی گوساله یک ساله خواهد بود. نیز بنگرید: ابویوسف ص ۸۳. م.

۳. الروضة الیهیة ۱/۱۰۳؛ لسان ۲۹/۸؛ نیز بنگرید: پانوشتهای فرمان (ج/۱۱۰). م.

(۵/۱۱۰)

نامه پیامبر(ص) به مردم یمن

الأموال، ابن زنجویه (خطی) ورق ۱۰۹/الف - ب

پیامبر خدا(ص) به مردم یمن نوشت:

هر کس چون ما نماز گزارد و به قبله ما روی آورد، وی مسلمانی است که در زنهار خدا و پیامبر او خواهد بود. هر يك از يهود و ترسا اسلام آورد، در سود و زیان با مسلمانان برابر خواهد بود. و هر کس اسلام نپذیرد، باید سرگزیت پردازد: هر شخص بالغ - چه مرد، چه زن، چه آزاد و چه برده - در سال باید يك دینار وافی یا به ارزش آن، جامه معافری پردازد. (نیز بنگرید: سند شماره ۵۹. بر ما روشن نیست که آیا این دو نامه با یکدیگر اشتباه شده، یا هر دو نامه از پیامبر(ص) بوده است؟)

۱۱۱

به عمیر یکی از سران همدان^۱

ابن طولون، ش ۱/۸؛ یعقوبی، ۸۹/۲؛ عمخ، ش ۷۳؛ المصنف، ابن ابی شیبہ (خطی نورعثمانی، استانبول) ورق ۹۸/الف؛ معجم الصحابة، ابن قانع (خطی کوپرولو) خلاصه، ورق ۲۲۱/الف. مقابله کنید: اسدالغابه، ابن اثیر ۱۴۵/۲؛ سنن ابی داود ۲۷/۱۹؛ ابن قتیبہ، المعارف، ص ۲۳۴ (چاپ مصر ۱۹۳۴)؛ بعب ش ۱۸۷۹.

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این نوشته‌ای است از سوی محمد فرستاده خدا، به عمیر ذی مران و مسلمانان همدان: شما با ما در آشتی هستید. همانا من، همراه شما آفریدگاری را که جز او خدایی نیست، می‌ستایم. پس از ستایش خدا، هنگام بازگشت از سرزمین روم، از گرویدن شما به اسلام آگاه گشتم. به شما مرده می‌دهم که خداوند به‌مدد هدایت خویش، شما را راهنمایی کرده است. چنانچه گواهی دهید که جز خدای یگانه خدایی نیست و محمد بنده و فرستاده اوست، نماز را بپا دارید و زکات دهید، بی‌گمان، خونها، داراییها و زمین بایر شما - چه هموار و چه کوهستانی -

چشمه‌سارها و متعلقات آنها که هنگام گرویدن به اسلام مالك آنها بوده‌اید، در پناه خدا و پیامبر خدا خواهد بود؛ بی‌آنکه ستمی بینید و یا در تنگنا قرار گیرید.

بی‌گمان، صدقه بر محمد و خاندانش روا نیست؛ صدقه تنها، زکاتی است که شما از داراییهای خویش، به نیازمندان مسلمان می‌پردازید.^۲

بی‌شک، مالك بن مُرارَةُ رُهاوی، حفظ‌الغیب نموده پیام مرا رسانیده است؛ از این‌رو به شما دستور می‌دهم که با وی به نیکی رفتار کنید؛ زیرا که وی، موردتوجه من است. این فرمان را علی بن ابی‌طالب نوشت.

۱. همدان بن مالك بن زیدبن اوسله بن ... زیدبن کهلان بن سبأ، پدر قبیله همدان است که این قبیله، خود دارای تیره‌های گونه‌گونی همچون: بنوخرجه، بنوخرجور، بنوقدم و بنوفائش و... بوده است (الاشتقاق، ص ۴۱۹-۲۰، جمهره، ص ۴۹۲-۹۶). م.

۲. متن «زکاة تُزکونها» زکی الرجلُ ماله تزکیة؛ زکات مالش را پرداخت (اساس البلاغة «زکو»). م.

(۱۱۱/الف)

نیز به همدان

الکئی، دولابی ۳۷/۲؛ الوثائق السیاسیة الیمنیة، الأکوع الحوالی، ص ۱۱۰ (وی به الإصا به ابن حجر ۹۷/۵ ارجاع داده و از آن، ۳۶۲/۶، چیزی افزوده است)؛ الکتاب الکبیر، بخاری در شرح حال پدرش یزید بن محمد، گفت: مادرم خوراکی پخته بود. بهوی گفتم: به من طعام ده. گفت: صبر کن تا پدرت بیاید. پدرم آمد و گفت: نامه پیامبر به‌دست ما رسید. او ما را از خوردن گوشت مردار، بازداشته است. پس وی ما را از آن، بازداشت؛ بع ب شماره ۱۸۱۶، شرح حال عبدخیر؛ المطالب العالیه، ابن حجر ش ۴۱۲۳ (وی به ابویعلی نیز ارجاع داده است).

به عبدخیر بن زید گفتم: ای ابو عماره تو را نیک تندرست می‌بینم. گفت: تا به امروز، یکصدو بیست سال بر من گذشته است. گفتم: از رویدادهای جاهلیت، چیزی به یاد داری؟ گفت: دارم: ما، در سرزمین یمن بودیم و من در آن زمان نوجوان بودم که نوشته پیامبر به‌دست ما رسید. پیامبر خدا(ص) در نوشته خود، مردم را به نیکی گسترده فراخوانده بود. متن نامه به دست نیامده است.

پیمان پیامبر(ص) برای قیس همدانی که مردم وی از او فرمان برند

ابن سعد ج ۲/۱ ص ۷۳ (ش ۱/۱۲۴)؛ عمخ (ش ۲/۱/۸۲)؛ المطالب، ابن حجر، ش ۱۹۹۸-
بنگرید: کایتانی، ۶۶/۹ (به بیان اختلاف روایت نپرداختیم).

قیس بن لائی همدانی... در مکه نزد پیامبر آمد و پیامبر خدا پیمان خود را بر مردم وی احمور همدان (یعنی قبیله‌های قُذَم، آل ذی مَرَّان، آل ذی لَعْوَه و اَنْوَاء و هَمْدان) و غرب آن (یعنی قبائل اَرْحَب، نُهَم، شاکر، وِدَاعَه، یام، مُرْهِيَة، دالان، خارف، عَنَر و حَجُور) و شرکا و هم‌پیمانان ایشان نوشت که: به سخنان قیس گوش فرادهند و از وی فرمان برند. ایشان تا آنگاه که نماز گزارند و زکات دهند، در پناه خدا و پیامبر وی خواهند بود.

پیامبر خدا سیصد فَرَق^۲ به‌وی بخشید: دویست فرق آن، بگونه‌ای برابر از مویز و ذرت (استان) خیوان^۳ و یکصد فرق گندم، از بخش اَبَادِ الْجَوْف^۴ که به‌صورت مقرری برای همیشه از بیت‌المال به وی داد.

حافظ ابن‌حجر و ابن‌اثیر گفته‌اند که ابن‌منده، ابویعلی و ابونعیم، در کتابهای خود آورده‌اند: بار خدایا به نام تو. از محمد پیام‌آور خدا، به قیس بن مالک ارحبی: درود بر تو، پس از عنوان: من تو را به نمایندگی از سوی خویش بر همه قومت، قبائل غرب و احمور و هم‌پیمانان ایشان برگماشتم؛ و برای همیشه، دویست صاع از ذرت نثار و نیز دویست صاع از مویز خیوان برای تو و آیندگان تو، اقطاع دادم.

۱. اَنْوَاءِ یَمَن: آن دسته از فرمانروایان یمن همچون ذُرْعَمِین و فَوِیْزَن بودند که نامشان با «ذو» آغاز می‌گردید (اساس البلاغه، ۳۰۶/۱). م.
۲. فَرَق: به فتح و سکون «ر» پیمانه‌ای است از آن مردم یمن و مدینه؛ مقدار آن، چهار ربع یا شانزده رطل است (ابوعبید، ص ۶۹۰-۹۱؛ ابن‌سعد، ۲/۱ ص ۷۳، صحاح جوهری، ۱۵۴۰/۴؛ ابن‌سینه، ۲۳۷/۶؛ خوارزمی ص ۱۴). م.
۳. خیوان، نام استان و نیز شهری است در یمن (الاستقاق، ص ۴۲۳؛ معجم قبائل العرب، ۳۶۹/۱). م.
۴. الْجَوْف: جایی است در سرزمین قبیله هَمْدان (یاقوت، ۱۸۸/۲). م.

برای مالک بن النَّمَط و قوم وی از قبیله همدان^۱

ابن هشام، ص ۹۶۳-۶۴، ابن طُولون، ش ۱/۱۷؛ قَلَقَشَنَدِي، ۳۷۴/۶، به نقل از الشَّفاء قاضی عیاض؛ ابن عَبَّیْرَه، ۱۳۴/۱؛ الزُّرْقَانِي، ۱۷۰/۴ - ۷۱، الْأَهْلَل، ص ۶۶؛ الْوَتَائِقُ السِّيَاسِيَّةُ الْيَمَنِيَّة، الْأَنْوَعُ الْخَوَالِي ص ۱۱۱ (وی به نسخه خطی تاریخ ناشناخته و الشَّفاء قاضی عیاض ۶۲/۱، ارجاع داده است).

مقابله کنید: ابن سَعْد، ج ۲/۱ ص ۷۳-۴ (ش ۱/۱۲۴)؛ طَبْرِي ص ۱۷۳۱-۳۲؛ السُّهَيْلِي ۳۴۸/۲؛ أَسَدُ الْغَابَةِ، ۲۹۴/۴ - ۹۵؛ يَعْقُوبِي، ۸۹/۲؛ لِسَان، وَاژة «حور»؛ اِمْتَاع، مَقْرِيْزِي (خطی) ص ۱۰۳۰؛ النِّهَايَة، ابن اَثِيْر «ثَلَب»

بنگرید: کایتانی، ۶۷/۹؛ اِشْبَهْرَنْگَر، ۴۵۶/۳.

(ابن اَثِيْر گفت: ابن کلی درباره این فرمان گفته است: این نوشته تا این زمان نیز در دست ایشان است).

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این، فرمانی است از سوی محمد فرستاده خدا برای مردم استان خارف و مردم جناب الهَضْب^۲ و جَقَاف الرَّمْل، به وسیله نماینده ایشان ذی العَشَار^۳، برای مالک بن نَبَط و مسلمانان خاندان وی: شما تا آنگاه که بر این پیمان و درستکاری تن در دهید، بلندیها و پستیها و نواحی سخت سرزمینهای یاد شده، از آن شما خواهد بود که از گیاهان آن بهره برید و دامهای خویش را در زمینهای بدون مالک آن، بچرانید. ما نیز از نسل و فراورده شتران و گوسفندان^۴، بهره مند خواهیم گشت. ایشان از پرداخت زکات شتر پیره و نوزاد شتر و زکات هر حیوان اهلی پیر، پرندگان خانگی، قوچی که پوست آن را دباغی کنند و گاو و گوسفند سالمند که شش سال تمام داشته باشد، معاف هستند.

۱. بنگرید: الْفَائِق، ۴۳۳/۲. این فرمان در الْفَائِق، با شرح و توضیح بیشتری آمده است. - م.

۲. جناب... به کسر «ج» نام جایی است (لسان، ۲۸۳/۱). - م.

۳. در لسان «ذی العَشَار» آمده است (ماخذ پیشین). - م.

۴. بنگرید: لِسَان الْعَرَب ۷۷/۱ «ف ی». - م.

۵. الثَّلَب وَالثَّاب: شتر پیر (اساس البلاغه). - م.

۱۱۴

به ضمام بن زید همدانی

أَسَدُ الْغَابَةِ، ۴۳/۳ مؤلف گفته است: وی هنگام بازگشت پیامبر از تبوك، نزد وی آمد و اسلام آورد و پیامبر (ص) نوشته‌ای به او داد. طبری این را گفته است و نیز ابو عمرو در نمط الهمدانی؛ الأکوع الخوالی ص ۱۱۲ (وی به اِکلیل همدانی ۹/۲ در جزء دهم نیز ارجاع داده است).

متن نوشته به دست نیامده است.

۱۱۵

به قیس بن نمط همدانی ازحبی

بح ش ۱۳۵۸.

متن نوشته به دست نیامده است. (بنگرید: پیمان ۱۱۲ پیشین که این دو نام به یکدیگر اشتباه گشته است).

۱۱۶

برای عَکّ ذوخیوان از مردم یمن

سُنن ابی داود، ۲۷/۱۹؛ ابن سعد ج ۱۸/۶؛ أَسَدُ الْغَابَةِ، ۱۴۱/۲؛ عمخ، ش ۷۲. مقابله کنید: ابن حجر، الإصابه ش ۲۴۴۱.

عَکّ ذوخیوان نزد پیامبر خدا (ص) آمد و گفت: ای فرستاده خدا! مالک بن مُرارة رُهاوی برای فراخواندن به اسلام نزد ما آمد و ما به اسلام گرویدیم. من زمینی دارم که در آن، برده و شتر هست؛ درباره آن برای من فرمانی بنویس. پس پیامبر خدا نوشت:

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر
 [از محمد فرستاده خدا] برای عَكَ ذُوخِيَوَان
 چنانچه وی درباره زمین و شتر و برده خویش، بهراستی سخن گفته باشد، او در پناه خدا و محمد
 پیام آور خدا خواهد بود.
 خالد بن سعید بن العاص (این فرمان را) نوشت.

(الف/۱۱۶)

به فروة بن مسيك در باره زكاتها

الوثائق السياسية اليمنية، الأكوغ الخوالى ص ۱۳۶ (وی به ابن سعد ۱۱۱/۲ نیز، ارجاع داده
 است).

پیامبر خدا(ص) فروة بن مسيك مرادی را به فرمانروایی همه قبیله‌های: مراد، زبید و منجج
 برگماشت و خالد بن سعید بن عاص را برای گردآوری زکاتها، یا وی روانه ساخت و خالد در سرزمین
 مسيك با فروه بود. پیامبر خدا نوشته‌ای که احکام زکات را دربرداشت به وی داد.
 متن نوشته، به دست نیامده است.

۱۱۷

فرمان پیامبر(ص) برای رُهاویان

ابن سعد ج ۲/۱ ص ۷۶ (ش ۱۲۷): امتاع الأسماع، مقریزی، ۵۰۷/۱.
 بنگرید: کایتانی، ۵۳/۱۰.

۱. ابن سعد گفته است: پیامبر خدا فرمانی برای رُهاویان... که تیره‌ای از قبیله منجج‌اند... نوشت.
 ایشان در روزگار معاویه، آن را فروختند.
 متن فرمان به دست نیامده است.

۲. مقریزی گفته است: نمایندگان رهاویان... و قرآن و فرائض دینی را آموختند و به سرزمین خود بازگشتند. سپس تنی چند تن از آنان آمدند و [در سال دهم هجری] همراه پیامبر خدا (ص) از مدینه به زیارت خانه خدا رفتند. آنان [در مدینه] ماندند تا پیامبر (ص) درگذشت. پیامبر به هنگام مرگ، سفارشی نمود که به مقدار يكصد بار شتر (وَسُق) از روستای کُتیبه^۱ خیر، به صورت مقرری به ایشان بدهند. پیامبر (ص) در این باره، فرمانی برای آنان نوشت. سپس رهاویان [در سال یازدهم] در سپاه اسامه به سوی شام رهسپار گشتند.

متن فرمان در دست نیست. شاید هر دو روایت به يك موضوع ارتباط داشته باشد.

۱. الكُتیبَة: به صیغه تصغیر، نام یکی از روستاهای خیر است (سان، ۷۰۲/۱). م.

(الف/۱۱۷)

به جُعی قبیله‌ای از مَذحج

بعب ش ۲۵۳۱؛ سنن دارقطنی ۲۰۴/۱؛ ابن ماجه ۱۱/۸ (ش ۱۰۸۱)؛ بد ۴/۹ ش ۱۳؛ بع ش ۱۰۵۲ (ناشر آن، در حاشیه گفته است؛ نسائی نیز آن را روایت کرده است).

از سُویدبن غفله جُعی روایت است که گفت: گردآورنده زکات پیامبر خدا (ص) نزد ما آمد. من در نامه او خواندم: به انگیزه هراس از زکات، نباید دامهای جدا از هم را بهم پیوست و دامهای بهم پیوسته يك گله را از هم جدا کرد. گفت: مردی شتر ماده تنروی را نزد وی آورد. او از گرفتن آن خودداری کرد و گفت: اگر من این شتر ماده را از دارایی مردی مسلمان بستانم، چه پهنه‌ای نزد پیامبر (ص) خواهم داشت؟

۱. بنگرید: نامه ۳/۱۱۰، بنهای: ۱۱ و ۱۲.

برای مَعْدِی کَرَب بن اَبْرَهه از قَبیله خَوْلان

ابن سعد ج ۲/۱ ص ۲۰-۲۱ (ش ۲/۱۳)؛ عمخ، ش ۹۷؛ الأُهدل، ص ۶۳.
مقابله کنید: ابن سعد ج ۳/۱ ص ۲۱ (ش ۱۰۵).
بنگرید: کایتانی، ۶۸/۹؛ اشپرنگر، ۴۵۸/۳.

پیامبر خدا(ص) برای معدی کرب بن ابرهه نوشت:
همانا آنچه وی از زمین خَوْلان که هنگام پذیرفتن اسلام در اختیار داشته است، از آن خود
اوست.

(الف/۱۱۸)

به بنی عَمْرُو از جَمِیر

الأُهدل ص ۶۳؛ الوثائق السیاسیة الیمنیة، الأَنوع الخوالی ص ۱۱۲ (وی گفته است: شاید این
همان نوعمرو است که پیامبر، جریر بن عبدالله را به سوی وی فرستاد؛ درباره جریر بنگرید: سند
۲۴۵ که پس از این خواهد آمد).

پیامبر(ص) برای فراخواندن بنی عمرو از قبیله جمیر به اسلام، نامه‌ای نوشت.
متن نامه در دست نیست. (شاید ایشان، بنی عمرو بن معدی کرب زبیدی بوده‌اند).

۱۱۹

برای ابومکنف عبدرضا خولانی

أسدالغابة، ۳۲۸/۳؛ الإصابة، ش ۵۲۳۴.

پیامبر برای وی، فرمانی به مُعَاذ نوشت.
ولی متن فرمان در دست نیست.

(الف/۱۱۹)

به ابوجحیفه وهب السوائی

الکُنْی، ثولابی ۲۲/۱.

از ابوجحیفه وهب سوائی روایت است که گفت: نزد پیامبر خدا (ص) رفتم. وی دوازده شتر ماده جوان برای من نوشت. ولی هنگامی که وی درگذشت؛ مردم آنها را از ما دریغ داشتند. متن نوشته در دست نیست.

۱۲۰

برای خالد بن ضیماد از (قبیله) اُزد

ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۲۱ (ش ۱۷)؛ عمخ، ش ۴۵؛ الأهل، ص ۶۳.
بنگرید: کایتانی، ۲۴/۱۰؛ ایشپرنگر، ۴۶۸/۳ (تعلیقهُ نخست).

برای خالد بن ضیماد اُزدی:

در صورتی که وی به آفریدگار بی‌انباز ایمان آورد و گواهی دهد که محمد بنده و فرستاده اوست،

نماز گزارد و زکات دهد و ماه رمضان را روزه دارد، به زیارت خانه خدا رود، قاتلی را پناه نهد، [در باورهای اسلامی خویش] گمانمند نشود، نیکخواه خدا و پیامبر وی باشد، دوستان خدا را دوست و دشمنان او را دشمن بدارد، به یقین، آنچه را که هنگام پذیرفتن اسلام دارا بوده است، در دست خواهد داشت؛ و بر محمد پیامبر است که از جان و مال و خاندان او، دفاع کند. چنانچه خالد بن ضیماد بر پیمان خویش استوار ماند، در پناه خدا و پیامبر خدا خواهد بود.
[این پیمان را] اَبی نُوشْت.

(۱۲۰/الف)

برای ابوراشد عبدالرحمن اُزْدی

الوثائق السیاسیة الیمنیة، الأنوع الخوالی ص ۸۸ (وی به الاصابه، ابن خبَر ۳/۱۷۰، ارجاع داده است).

ابوراشد گفت: من و برادرم از میان بزرگان اُزد آمدیم و سپس همگان اسلام آوردیم؛ و پیامبر خدا (ص) برای من فرمانی به قبیله اُزد نوشت.
متن نوشته در دست نیست.

۱۲۱

برای جُناده اُزْدی

ابن سعد ج ۲/۱ ص ۲۳ (ش ۲۵)؛ عمخ، ش ۳۲؛ کنز العمال، ج ۵، ش ۵۷۸۵ به نقل از ابی نعیم؛ جمع الجوامع، سیوطی، در مسند عمرو بن حزم؛ الأهلل، ص ۶۳؛ بث ۳۰۰/۱ (وی به ابن منده و ابوعبید، نیز ارجاع داده است).
مقابله کنید: کنز العمال، ج ۵، ش ۵۶۸۹.
بنگرید: کایتانی، ۲۵/۱۰؛ اشپرنگر، ۶۸۳/۴ (تعلیق نخست).

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

این نوشته‌ای است از سوی محمد پیامبر خدا برای جُنادهٔ ازدی و خاندان و پیروان وی: ایشان تا آنگاه که نماز گزارند و زکات دهند و از خدا و پیامبر وی فرمان برند، از دست‌آورده‌های جنگی، سهم خمس خدا و سهم پیامبر (ص) را بپردازند و از اهل شرک کناره گیرند، بی‌گمان در پناه خدا و محمّبین عبدالله خواهند بود.
[این پیمان‌نامه را] ابی نوشت.

(۱/۱۲۱)

برای بارق ازدی

الأهتل، ص ۶۴.

متن نوشته در دست نیست.

(آیا این، همان قبیلهٔ بارق است که در پیمان ۱۲۴ که بعد می‌آید، از آن سخن رفته است؟)

(۲/۱۲۱)

به ابی ظبّیان ازدی غامدی

الأهتل، ص ۶۳.

پیامبر به ابی ظبّیان ازدی غامدی نامه‌ای نوشت و او و خاندان او را به اسلام فراخواند.
متن نامه در دست نیست.

(۳/۱۲۱)
نیز به ابو ظبّیان

الإصابة، ش ۴۶۰۶، ۵۲۳۶.

ابو ظبّیان^۱ عبدالله بن حارث غامدی...
 وی نزد پیامبر آمد و پیامبر (ص) نامه‌ای نوشت.
 متن نامه در دست نیست (بنگرید پیمان ۲/۱۲۱ و نیز ۱۲۲، آنجا که نام ابو ظبّیان را «عُمیر» یاد
 کرده است. شاید این هر دو نام از آن يك تن باشد!).

۱. ظبّیان به فتح «ظ»، نام مردی است (لسان، ۲۴/۱۵). م.

۱۲۲

برای ابو ظبّیان آزدی از تیره غامد

جمعُ الجوامع، سیوطی (در مُسند عُمیر) به نقل از المُتفقُ و المُختلف، خطیب بغدادی؛ أسد الغابة،
 ۱۴۱/۴، عمخ، ش ۱۱۳ به نقل از ابوموسی و جز او.
 مقابله کنید: ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۴۰ (ش ۴۹)، الأهل، ص ۶۳.
 بنگرید: کایتانی ۲۲/۱۰.

پیامبر (ص) فرمانی برای ابو ظبّیان عُمیر بن حارث آزدی نوشت:
 پس از ستایش خدا: هر کس از مردم غامد که به اسلام بگردد، از همه حقوق يك مسلمان،
 برخوردار خواهد گشت. مال و جان وی محترم بوده يك دهم دارایی وی را نخواهند ستاند و
 ناخواسته به پیکار دشمن گسیل نخواهد گشت^۱ و زمینی که هنگام گرویدن به اسلام در دست داشته
 است، از آن وی خواهد بود.

۱. بنگرید: ذیل پیمانهای: ۴۸ و ۸۴، و نیز الفائق، ۱۸۰/۱. م.

۱۲۳

برای (قبیله) عمرو بن عبدالله از غامد

زادالمعاد، ابن قیّم در جای خود؛ بس ج ۲/۱ ص ۷۶-۷۷ (ش ۱۲۸).

پیامبر خدا (ص) در ماه رمضان سال دهم، در مسائل و احکام اسلامی نامه‌ای برای ایشان نوشت. متن نامه، به‌دست نیامده است.

(الف/۱۲۳)

به قبیله غامد

الجرخ والتّمدیل، ابن‌حاتم رازی ج ۱/۲، ۹۵۳۴.

سفیان بن یزید ازدی گفت: در نامه نمایندگان غامد آمده بود: هر شتری که دارای بچه‌ای باشد که زبانش از مکین پستان مادر، بی‌نیاز گشته است... متن همه نوشته در دست نیست.

۱. گویا منظور این است که شتر خردسال از شیر گرفته، در زکات به‌شمار خواهد آمد. بنگرید: واژه‌نامه «فرع». م.

۱۲۴

برای قبیله بارق

ابن سعد، ج ۲/۱ ص ۳۵، ۸۱ (ش ۷۰، ۱۳۶): عمخ، ش ۳۶: الوثائق السیاسیة، الأکوع الخوالی ص ۸۸ (وی به الأهلل ص ۶۴، ارجاع داده است).
بنگرید: کایتانی ۵۷/۱۰؛ اشپرنگر ۴۶۹/۳-۷۰.

این فرمانی است از محمد فرستاده خدا برای بارق:

میوه‌های ایشان را نباید چید. نیز نباید در بهار و تابستان، جز با اجازه این قبیله، سرزمین ایشان را بچرانند. به هنگام پیکار یا هنگام خشکسالی، هر یک از مسلمانان برایشان گذر کند، باید به مدت سه روز، از وی پذیرایی کنند. آنگاه که میوه‌هایشان برسد، شخص رهگذر (ابن سبیل) می‌تواند از میوه‌های بر زمین افتاده^۱ - بی‌آنکه چیزی از آن را اندوخته کند - به اندازه خوراک خود برگیرد. ابو عبیده بن جراح و حذیفه بن یمان، بر آن گواه گشتند و ابی آن را نوشت.

۱. لقاط و لقاطه: میوه‌ای که از درخت بر زمین افتد و هر کس بخواهد، بتواند آن را بردارد (أساس البلاغة، ۲/۳۵۰). - م.

۱۲۵

برای قیس بن حُصین از قبیله مازن بن عمرو بن تمیم

الإصابة، ش ۱۲۷۶.

متن نوشته در دست نیست.

۱۲۶

به مُطَرِّف مازنی، درباره زنی اَعَشَى شاعر

ابن سعد، ج ۱/۷، ص ۳۶-۳۷؛ ابن طُولُون، ش ۱/۱۹؛ الاستیعاب، ص ۱۵۸، ۱۴۵۳؛ عمخ، ش ۹۶؛ أسد الغابه، ۱۰۲/۱، الإصابة، ش ۹۰۱۰؛ الفائق زمخشری، واژه «دین»، بحن ش ۶۸۸۶-۶۸۸۵ (ج ۲۰۱/۲-۲۰۲).

مقابله کنید: أسد الغابه، ۵۴۶/۵؛ لسان، کلمه «شب»، «زرب»، «خلف»؛ دیوان اَعَشَى به نام الصبح المُنیر فی شعر ابی بصیر؛ میمون بن قیس بن جندل الأَعَشَى والأَعَشَتَینِ الآخرین (میمون بن قیس بن جندل و دو آعشای دیگر از سلسله انتشارات یادنامه‌ای گیب)؛ «أعشی مازن» ص ۲۸۲-۸۳، با حواشی از المکاتره طیالیسی، ش ۱۳؛ و الف باء، ابی الحجاج البلوی، ۸۳۲/۱ و المقاصد النحویة فی شرح شواهد شروح الألفیة، عینی، ۲۸۹/۲ و حسن الصحابة فی شرح أشعار

الصَّحَابَةِ، عَلِيٌّ فَهْمِي، ش ۱۱۳؛ وَ الْبِدَايَةُ وَالنَّهَائَةُ، ابْنُ كَثِيرٍ، وَ تَاجُ الْقُرُوسِ وَ از بعضی کسان دیگر که پیش از این، از ایشان یاد کردیم؛ مُفَجِّمُ الصَّحَابَةِ، ابْنُ قَانِعٍ (خطی) ورق ۸۱/الف؛ بحن شماره ۶۸۸۵.

عبدالله بن الأعرور جرمازی مازنی یعنی أعشى شاعر، زنی به نام مُعَاذَةَ داشت. أعشى برای فراهم آوردن خوراک خانواده خویش به هَجْر (بحرین) رفت. پس از رفتن وی، همسرش با نافرمانی از شوهر خود، گریخت و به مردی از قبیله مازن به نام مُطَرِّف بن نَهْضَل بن كَعْب، بن قَسْع، بن ذَلْف بن أمیم بن عبدالله، پناهنده گشت. وی مُعَاذَةَ را در پناه خویش گرفت. چون عبدالله بازگشت، زن را در خانه نیافت. به وی گفتند که زنش از فرمان وی سرپیچیده و به مُطَرِّف بن نَهْضَل پناه برده است. أعشى نزد مُطَرِّف رفت و به او گفت: ای پسر عم، زن من نزد تو است. او را به من بازگردان. مُطَرِّف گفت: او نزد من نیست و اگر هم نزد من می بود، او را به دست تو نمی سپردم. مُطَرِّف بلندپایه تر از أعشى بود. أعشى از آنجا بیرون رفت و نزد پیامبر (ص) آمد و چکامه زیر را انشاد کرد:

ای سرور مردمان! و ای دادگر و فرمانروای تازیان! ای آنکه به پایگاه والای عبدالمطلب پیوند خورده‌ای.

نیاکان تو، سروران و بزرگانی بودند که از دیرباز، از همالان خویش برتر بوده‌اند. از رفتار زنی سرکش و نافرمان که بسان گرگی تیرمرنگ، در زیر سایه جایگاه و کنامی آرمیده باشد، به تو شکوه می کنم.

در ماه رجب برای فراهم آوردن خوراک وی، از خانه بیرون رفتم؛ و او با خشم و دشمنی مرا رها کرده و رفته است.

پیمان بشکست و نافرمانی آغازید، و مرا با درد شبکوری که حتی از دین گره ریسمان ناتوانم، در میان درختان انبوه، رها ساخت.

میخهای چوبین، هر دو پایم را آزار می دهند. ایشان (زنان) بر کسی که چیره شوند، بدترین شیوه چیرگی را در پیش می گیرند.

سپس از زن خود به پیامبر (ص) شکایت کرد و گفت: او نزد مُطَرِّف است. پس پیامبر خدا - ص - به مُطَرِّف نوشت:

«همسر این مرد، مُعَاذَةَ را پیدا کن^۲ و او را به وی بازگردان.»

فرمان پیامبر به مُطَرِّف رسید و آن را برای وی خواندند. مُطَرِّف گفت: ای معاذه! این فرمان پیامبر خداست و من تورا به شوهرت بازمی گردانم. زن گفت: از شوهرم و پیامبر او، برای من زنهار بستان تا (شوهرم) در برابر کاری که کرده‌ام، کیفرم ندهد. مُطَرِّف، از شوهر معاذه برای وی زنهار گرفت.

[سپس أعشى دو بیت زیر را سرود و گفت:

سوگند به جان تو که دلبستگی من به معاذه نه بدان گونه است که فردی سخن چین یا گذشت روزگار و یا رفتار بد وی — که پس از من، مردان گمراه وی را فراخوانده و از راه بهر برده‌اند — بتوانند آن دلبستگی را دگرگون سازند.

۱. در متن، «هَرَبٌ» با هاء هوز. به کار رفته ولی زمخشری «خَرَبٌ» با حاء حُطی آورده و نوشته است: خَرَبٌ خَرَبًا إِذَا غَضِبَ يَعْنِي بِأَقْرَمَانِي وَنَشُوزٍ، مَرَا رَهَا كَرَدَهُ وَرَفْتَهُ اسْتِ (الفاوق، ۴۵۰/۸). — م.
۲. متن «أَنْظُرُ هَذَا إِمْرَأَتَهُ: أَطْلَيْهَا، يَعْنِي بِهَ جَسْتَوْجُوِي زَنِّ أَوْ يَبْرَدَا. چنان که می‌گویند: أَنْظُرُ التُّوبَةَ أَيْنَ هُوَ: جَسْتَوْجُو كُنْ وَبَيْنَ جَامِهِ كَجَاسْتِ (الفاوق، ۴۵۱/۸). — م.

۱۲۷

برای أَرطَاةَ بِنِ كَعْبِ شَرَاهِيلَ نَخَعِي

الإصابة، ش ۷۲؛ أسد الغابة، ۶۱/۸.

متن نوشته، در دست نیست.

۱۲۸

برای أَرْقَمِ بِنِ كَعْبِ نَخَعِي

أسد الغابة، ۶۱/۸.

متن نوشته، به دست نیامده است.

۱۲۹

برای زُرارة بن قیس نخعی

الإصابة، ش ۲۷۸۴، أسد الغابة، ۳۰۲/۲.

متن نوشته، به دست نیامده است.

۱۳۰

برای قیس بن عمرو نخعی

أسد الغابة، ۶۱/۸.

متن نوشته، به دست نیامده است.

(۱۳۰/الف)

برای جهیش بن انیس ازدی

الوثائق السياسية اليمنية، الأکوع الخوالی ص ۱۳۷-۱۳۸ (وی به نسخه خطی تاریخ ناشناخته، صفحه ۷۵، و به الإصابة، ابن خبیر در ترجمه حال جهیش پسر اویس، ارجاع داده است).

جهیش بن انیس نخعی همراه تنی چند از کسان قبیله منجج، به نمایندگی از سوی آن قبیله، نزد پیامبر آمد. ایشان گفتند: ما با این شرط به اسلام می‌گرویم که آب، چراگاه و درختان هذال سرزمین ما از آن خود ما باشد. پیامبر (ص) گفت: بار خدایا انبوهی جمعیت و سروری را بر مردم منجج و سرزمین آنان مبارک گردان. گفت: سپس پیامبر خدا (ص) نامه‌ای بر بنیاد زیر نوشت: ایشان باید گواهی دهند که جز الله، خدایی نیست. نماز را در وقت خود بگذارند، زکات را چنان که شایسته است بپردازند و ماه رمضان را روزه دارند. بر این اساس، کسی که هنگام گرویدن به